

## جامعه‌شناسی ادبیات (مطالعه پدیده ادبی از زاویه جامعه‌شناسی)

تألیف: دکترقصی الحسین

سال نشر: ۲۰۰۹

انتشارات: الهلال، بیروت

مسلم اریحی / عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور مرکز آبادان



بودن صفت ادبیات است. آنچه به عنوان آثار ادبی شناخته می‌شود، در واقع جزئی از جهان اجتماعی است؛ هر چند فعالان این حوزه، جایگاه برتر و فراتر از جامعه برای آن قائل باشند. نویسنده سپس به تاریخچه‌ی مطالعات جامعه‌شناختی ادبیات می‌پردازد. ریشه‌ی این مطالعات به قبل از تأسیس جامعه‌شناسی در قرن ۱۹ برمی‌گردد. این مطالعات ریشه در مطالعات تاریخی ادبیات دارد. نویسنده به آثار عالمانی نظیر ویکو، مادام دی ستیل، هردر، ایان وات و نهایتاً گولدمن و فلوکاج اشاره می‌کند و دیدگاه‌های آن‌ها را تبیین می‌کند. از نظر ویکو هر فرهنگی دارای شیوه‌ی خاص خویش است و ادبیات به منزله‌ی «روح» جامعه می‌باشد. بنابراین آثار ادبی نتیجه‌ی ذوق و سلیقه‌ی فردی نیست، بلکه در آن آداب و رسوم گروه و جامعه نمایان است. در اواخر قرن ۱۹ هیپولیت تین (Hippolyte Taine) آثار هنری را فراتر از جنبه‌ی فردی و به عنوان شیوه‌ای از خردورزی و عادات فکری مطالعه کرد. از وی به عنوان پیشگام جامعه‌شناسی

کتاب جامعه‌شناسی ادبیات دارای ۱۴ فصل و ۴۱۶ صفحه می‌باشد. در این کتاب جدید و جامع، نویسنده نخست با تعریف جامعه‌شناسی، ذکر تاریخچه‌ای از تأسیس آن و آشنایی با مباحث روش‌شناختی این رشته‌ی علمی، بحث را آغاز می‌کند. سپس به تعریف جامعه‌شناسی ادبیات می‌پردازد. جامعه‌شناسی ادبیات از نظر نویسنده، موضوعات مختلف و متباینی را شامل می‌شود. در سطح خرد level - Micro شامل مطالعه‌ی کسانی است که به آن‌ها «ادیب» اطلاق می‌شود و این که چگونه آثار هنری خود را تولید می‌کنند و چه رفتاری دارند. در سطح کلان به مطالعه‌ی موضوعاتی نظیر جایگاه ادبیات در ساختار کلی جوامع مدرن می‌پردازد. اولین مسئله‌ی مورد اختلاف عالمان این حوزه پیرامون مشخص کردن ماهیت ادبیات است. از نظر جامعه‌شناسان، آثار ادبی دارای خواص ذاتی نیستند، بلکه ویژگی‌های آن‌ها مرتبط با گروه‌های اجتماعی است که مشغول حوزه‌ی ادبیات هستند. از نظر نویسنده، ایده‌ی محوری اکثر گونه‌های جامعه‌شناسی ادبیات، انکار بی-طرف



صرفاً بازتابی از زیربنای اقتصادی جامعه یا ایدئولوژی‌های حاکم است. از نظر لوکاج زیرساختار مادی به طور مستقیم، روساختار فرهنگی را تولید نمی‌کند، بلکه در هر جزئی از اجزاء جامعه روابط پیچیده‌ای حاکم است. وی از مفهوم ساختار کل و ((وساطت)) استفاده می‌کند. فرهنگ به طور مستقیم توسط قاعده و زیربنای تشکیل نمی‌شود، بلکه پاره‌هایی از کلیت اجتماعی مانند نظام‌های اقتصادی و سیاسی آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آن‌ها نیز به نوبه‌ی خود و به شکل غیرمستقیم از «فرهنگ» تأثیر می‌پذیرند. بنابراین زنجیره‌ای از واسطه‌های یعنی روابط غیرمستقیم میان اجزاء حاکم است. به جای آن که آثار ادبی معینی را بازتابی از شرایط مادی یا ایدئولوژی بدانیم، باید به بازگشایی رموز اجتماعی نهفته در آن آثار ادبی پرداخت. آثار ادبی نمایانگر ماهیت کلیت اجتماعی و نه عنصر خاص در آن نظیر طبقه‌ی اجتماعی یا زیرساختار اقتصادی است.

نویسنده در آخر به آراء جامعه‌شناس معروف فرانسوی، پیربودیو، می‌پردازد. جهان ادبی جهانی است خاص و دارای انشغالات و مسائل خاص خویش، اما جدای از دیگر «میدان»ها و نهادهای اجتماعی نیست. تأثیر این میدان‌ها به شکل بازتاب مستقیم آن‌ها در ادبیات نیست، بلکه دائماً به شکلی غیرمستقیم تأثیر خود را بر عرصه‌ی ادبی می‌گذارند. بودیو «میدان تولیدات فرهنگی» را تحلیل کرده است و در تحلیل وی، بر روابط تنازع‌آمیز موجود میان گروه‌ها و دسته‌های مختلف این میدان نظیر: ادیبان جوان‌تر و مسن‌تر (نه از نظر عمر بلکه سابقه‌ی ادبی) میان

ادبیات مدرن نام می‌برند. در آلمان، هردر، یکی از پیشگامان نهضت رمانتیسم سعی کرد توضیح دهد چرا گونه‌ای خاص از ادبیات در شرایط فرهنگی خاص ظاهر می‌شود. هگل نیز در همان سیاق و همزمان توضیح داد چگونه «روح» یک فرهنگ خود را در آثار تولیدی همان فرهنگ تجلی می‌دهد.

بعدها تحت تأثیر این تحلیل هگلی لئو لونتال (Leo Lowenthal)، جامعه‌شناس ادبیات و از پیروان نئومارکسیستی مکتب فرانکفورت، به مطالعه‌ی آثار شکسپیر و سروانتس پرداخت. ماکس وبر، یکی از پیشگامان جامعه‌شناسی مدرن نیز سعی کرد آثار ادبی را ضمن شرایط و چارچوب‌های کلی فرهنگی قرار دهد. از نظر وبر اگر آثار ادبی در تمدن غربی رشد بیشتری نسبت به دیگر تمدن‌ها داشته است، دلیل آن ماهیت قدیم و ریشه‌دار فرهنگ غربی است.

در مورد رابطه‌ی میان آثار ادبی و جامعه شیوه‌ی مارکسیستی جایگاه خود را دارد. مارکس جامعه را به زیرساختار اجتماعی - اقتصادی و روساختار فرهنگی تقسیم‌بندی می‌کرد. این شیوه‌ی نگرش باعث شد تحلیل‌گران مارکسیست در نگاهشان به آثار ادبی آن‌ها را دارای خصلت «ایدئولوژیک» بدانند. آنچه در عرصه‌ی ادبیات رخ می‌دهد، انعکاسی از ایدئولوژی‌های رایج جامعه در آن عصر معین می‌باشد و این ایدئولوژی‌ها، نتیجه‌ی شیوه‌ی تفکر طبقات خاص اجتماعی است. لوسین گولدمن (L. Goldman) چنین تحلیلی دارد. البته بسیاری از متفکران حوزه‌ی مارکسیسم نظیر لوکاج (G. Lukacs) این ایده را رد کردند که ادبیات

به فعالیت ادبی می‌نگرد. بیکر به نقش نقاد ادبی در ساختن پدیده‌ی ادبی و شدت یافتن آن می‌پردازد. پرواضح است که ناقدین، قدرتی بیش از عموم در این عرصه دارند و این امر باعث مقبول شدن تعریف آن‌ها در مورد کیفیت هنری یک اثر است. اینان که در مجلات و مسابقات ادبی حضور دارند، می‌توانند اثری را بکوبند یا تحسین کنند. این افراد و مؤسسات وابسته به آن‌ها می‌توانند اثری را «ادبی» معرفی کنند، هرچند ممکن است عموم مردم چنین چیزی را روا ندانند.

کتاب جامعه‌شناسی ادبیات، کتابی است غنی و دائماً به آراء صاحب‌نظران این حوزه از جامعه‌شناسی نظیر: لوکاج، گولدمن، لوونتال، بوردیو، روبرت اسکاربیت و آراء صاحب‌نظران حوزه‌ی مطالعات فرهنگی (جفری الکسندر)، حوزه‌ی نقد ادبی (رولان بارت) و... اشاره می‌کند و آراء آنان را در این باب توضیح می‌دهد. عناوین بخش‌های ۱۴ گانه‌ی کتاب به شرح زیر است:

- بخش اول: جامعه‌شناسی
- بخش دوم: پیشگامان جامعه‌شناسی
- بخش سوم: پژوهش جامعه‌شناختی
- بخش چهارم: پدیده‌ی خلاقیت ادبی
- بخش پنجم: تحولات ادبی
- بخش ششم: مسئله‌ی روش تحقیق
- بخش هفتم: جامعه‌شناسی فرهنگ
- بخش هشتم: موضوع ادبی نزد روبرت اسکاربیت
- بخش نهم: ادبیات عامیانه
- بخش دهم: نقد جامعه‌شناختی
- بخش یازدهم: جامعه‌شناسی ذوق ادبی
- بخش دوازدهم: پیرامون نقد ادبی جامعه‌شناختی
- بخش سیزدهم: جامعه‌شناسی رمان
- بخش چهاردهم: به سوی زیبایی‌شناسی جامعه‌شناختی

ادیبان مدرن و سنت‌گرایان، میان تولیدگران ادبیات و آنان که آثار ادبی کوچک‌بازاری تولید می‌کنند و الی آخر... تأکید می‌کند.

بوردیو در تحلیل میان قدرت، طبقات اجتماعی و ادبیات به نوع دیگری از سرمایه اشاره می‌کند و اسم آن را «سرمایه فرهنگی» می‌نهد. منظور از سرمایه‌ی فرهنگی میزان برخورداری فرد از دانش نسبت به «فرهنگ والا» می‌باشد. به لحاظ قشربندی اجتماعی مدرن، طبقه‌ی متوسط بالا (یعنی قشر بالای طبقه‌ی متوسط) نظیر پزشکان و حقوقدانان از لحاظ فرهنگی طبقه‌ی مسلط و به مثابه بورژوازی فرهنگی به شمار می‌آیند. اینان در مقایسه با قشر پایین طبقه‌ی متوسط نظیر پرستاران، معلمان ابتدایی و طبقات کارگر دارای موقعیت مسلطاند. این مسئله تنها به سبب برخورداری بودن از قدرت مالی بیشتر نیست، بلکه بهره‌ی آنان از سرمایه‌ی فرهنگی نیز بیشتر است.

از نظر بوردیو سلطه‌ی فرهنگی قشر بالای طبقه‌ی متوسط به طور دائم و مستمر بازتولید می‌شود، زیرا اعضای طبقات دیگر خود را به لحاظ فرهنگی پایین‌تر از آن احساس می‌کنند.

از نظر او هر طبقه دارای «چارچوب فرهنگی» خاص خویش است. بوردیو این ویژگی فرهنگی را (habitus) می‌نامد. هابیتوس و میدان در تحلیل جامعه‌شناختی وی، جایگاهی اساسی دارند. مفهوم هابیتوس نخستین بار توسط جامعه‌شناس فرانسوی مارسل موس (۱۹۵۰-۱۸۷۲) وضع شده، بعدها جامعه‌شناس آلمانی - بریتانیایی، نوربرت الیاس (۱۹۹۰-۱۸۹۷) آن را توسعه داد و سرانجام نزد پیربوردیو (۲۰۰۲-۱۹۳۰) مفهومی اساسی و کلیدی شد. این اصطلاح اشاره به ویژگی‌های از فرهنگ است که فرد را به گروه مرتبط می‌سازد. منظور از هابیتوس جنبه‌های تعمیق یافته در اعمال روزمره‌ی افراد، گروه‌ها، جوامع و ملت‌هاست و شامل تمام عادات کسب شده، مهارت‌های بدنی و سلیقه‌هایی است که اعضای یک گروه آن را بدیهی می‌دانند. از نظر بوردیو، بورژوازی فرهنگی سلیقه‌ی [هنری و فرهنگی] خویش را نه برگرفته از جریان جامعه‌پذیری بلکه آن را طبیعی و برتر از دیگر سلیقه‌ها می‌داند. وی بر آن است که قشر بالای طبقه‌ی متوسط نه تنها از ناحیه‌ی اقتصادی بلکه از زاویه‌ی فرهنگی نیز به گروه‌های دیگری ستم روا می‌دارد. اعضای این گروه در چارچوب «شبکه‌ای از تصورات» زندگی می‌کنند که «فرهنگ والا» را حقیقتی قائم به ذات می‌داند؛ در حالی که چنین تصویری در واقع برخاسته از عادات فرهنگی خاص آن‌هاست و حقیقت ندارد. بوردیو به تفصیل به ویژگی‌های رفتاری این طبقه می‌پردازد و رفتارهایی نظیر بازدید از موزه‌ها، کتابخانه‌ها، نگارخانه‌ها و... را همچون «معابد فرهنگ» می‌داند که اعضای این طبقه جهت نشان دادن میزان «نزاکت» و «فرهنگ‌دوستی» بودنشان به دیگران به آنجا می‌روند.

به غیر از بوردیو، هاورد بیکر از زاویه‌ی نظریه‌ی کنش متقابل نمادین